

واقعیت‌تراشی معوج و ادعاهای سست برای القاء «دین قدرت است» توسط آقای سروش

حمیدرضا آیت‌اللهی

۹۹/۱۰/۱۵

سالیان متمادی است آقای سروش از عناصر دین، اسلام، جامعه، حکومت، معرفت، رویا، صراط و شریعت نقاشی‌هایی متفاوت ترسیم می‌کند که بسیاری از مردم، آن را نسبت به خودشان بیگانه می‌بینند. مردم این تصویرسازی‌ها را با آنچه خود از واقعیت سراغ دارند و با پیشینه و سازمان فکری‌شان در تضاد می‌یابند. برای توجیه این ناهمگونی گفته می‌شود این هم نقشی از طبیعت است؛ اگر اشکال دارد، بگویید اعوجاج آن کجاست؟ اغلب مردم لایه‌های پنهان فریب و شعبده را نمی‌بینند، ولی می‌گویند خیلی غریب و ناسازوار و غیرواقعی است. هنر آقای سروش در ایجاد خطای باصره این است که پنهان ساختن فریب‌ها در لایه‌های مخفی ترسیم نامعقولشان از حقیقت، به این سادگی‌ها مشخص نمی‌شود. جویندگان حقیقت مشتاقانه به دنبال آن هستند که کژتابی‌های سخنان ایشان و شگردهای بیانی‌شان در ترسیم نامناسب از واقعیت نشان داده شود تا با فهمیدن شگردها بدانند چرا نباید گرفتار این شعبده شوند. این نوشتار به بازنمایی برخی از این لایه‌های پنهان پرداخته است.

هرچه ایشان فریاد می‌زنند وحی رویای رسولانه است نه الهام کلام الهی، برخی از این که ترسیم بسیار دور از ذهنی از واقعیت شده است و شعبده‌ای جدید در راه است، مشتاقانه فقط آن را تماشا می‌کنند، ولی از تماشاخانه که بیرون می‌آیند، خوشبختانه قرآن را با تمام جان، کلام الهی می‌دانند و به خوبی احساس می‌کنند خداوند با آنها سخن می‌گوید. شعبده تماشاخانه، تاثیری در زندگی واقعی آنها و مسیری که بهترین مسیر زندگی می‌دانند ندارد. هرچه تقلای او را می‌بینند تا نشان دهد قیامت فنومال (پدیداربنیاد) است و واقعیت آن برخاسته از شرایطِ خشونتِ اقتدارگرایانه پیامبر، اما مردم بی توجه به این سر و صداها، واقعی بودن آن را با جان و دل قبول می‌کنند. هرچه با انواع رطب و یابس چنین نشان داده می‌شود که آخرت پیامبر اکرم با قیامت حضرت عیسی دو نگاه فنومال است و واقعیتی اینگونه نمی‌تواند با تصور شما وجود داشته باشد، بلکه القاء زورمدارانه آنها از برداشت شخصی‌شان از یک حالت درونی خودشان است، کسی زندگی خود را بر این اساس تنظیم نمی‌کند و هر کس راه خود را می‌رود. بله؛ گهگاهی سرک می‌کشند تا از دیدن شعبده‌ای جدید لذت ببرند و لحظه‌ای سرگرم هیجانِ اعجاب‌دروغین خود می‌شوند. ولی روز به روز، بر درستی راه‌های قبلی خود باورمندتر می‌شوند و اندک مردمی‌را که سر در گرو آن سخنان دارند، فریب خورده تر می‌یابند. مردم فوج فوج حلقه باورهای راستین قبلی خود را بی اعتنا به قیل و قال‌های آقای سروش می‌گسترانند

و در تجمعات شورمندانان شان همچون راهپیمایی بدرقه پیکر پاک و باصفای شهید حاج قاسم سلیمانی، برای آن نوع نواندیشی بدعت‌وار ارزشی قائل نمی‌شوند. و الله متم نوره.

لایه‌های پنهان ترسیم کج و معوج از واقعیت

سوال این است: در مطالب آقای سروش چه مشکلات پنهانی وجود دارد که مردمانی اندک، چنین گرفتار شعبده‌های او می‌شوند؟ در این مقال، با نظر به آخرین بدعت ایشان در سخنرانی «دین قدرت است»، برخی از این عناصر نشان داده می‌شود:

۱- تاویل معانی لغات به تعابیر عجیب و ناسازوار:

آقای سروش در سخنرانی اخیرشان از واژه‌هایی همچون قدرت، عشق، شکنجه، ایمان، عذاب، ترساندن و ارباب، اسلام، میخ حکومت و اقتدارگرا استفاده کرده اند، ولی بکارگیری این لغات برای القاء فرضیه غیرقابل قبولشان به گونه‌ای است که با آنچه مردم از آن می‌فهمند، مغایر است. مثلاً ایشان برای تبیین عذاب، از لغت شکنجه استفاده کرده اند. درحالی که شکنجه در دوران مدرن به معنای ایجاد رنج‌های بدنی در افراد برای برملا کردن خبرهای پنهانی‌شان و یا برای اقرار به جرم به کار رفته است. آیا عذاب الهی واقعا به این منظور است؟ زندان نمودن خلاف‌کار، پس از احراز جرم در دادگاه، کیفر گفته می‌شود نه شکنجه؛ کیفری که ممدوح است و نه شکنجه‌ای که مذموم است. اگر گفته شود یک دزد و قاتل باید به خاطر خطایش شکنجه شود، کاربستی نامانوس و عجیب از لغت شکنجه است. برگرداندن لغت عذاب (که در دوران معاصر به معنی شکنجه نیز استعمال شده است) به جای کیفر به شکنجه و یا تنبیه که برای جلوگیری از تکرار عمل است، فریبی لغوی برای القای نظریه‌ای نامانوس است. به کار بردن قدرت به معنای عبوسی و خشونت و اجبار و اکراه و سیف و ذبح (!!) و میخ حکومت و قتل و غارت، از ابتدا خواننده را در تنگنای تعابیر خاص قرار می‌دهد. اما اگر قدرت به توانمندی الهی بر هر چیز تعبیر شود، معنای آن کاملاً دگرگون می‌گردد. اگر قدرت خداوند در عذاب، به کیفر جنایتکاران معنا شود، چقدر معنای کلمات عوض می‌گردد. آیا اگر عذاب به جای آن که سوزاندن و به زنجیر کشیدن معنا شود، تجسم طبیعی عمل انسانی در قیامت معنا شود، با ادبیات قرآن نزدیک‌تر نیست؟ اگر کسی از مامور قانون بترسد، به آن ارباب می‌گویند یا ترس و نگرانی متخلف از نتیجه عمل خود تعبیر می‌شود؟ بالعکس اگر عشق در مقابل خشونت قد علم کند، ولی بی‌تفاوتی در قبال احقاق حق باشد (همانند عمل صوفیه در دوران ظلم‌های بسیار خلفای بنی عباس) دیگر آن معنای شیرین قبلی‌اش را تغییر نخواهد داد؟

لغت اقتدارگرا در معنای امروزی و در قالب حکومت‌های توتالیتر، معنایی متفاوت از اقتدار حکومت‌های چند صد سال قبل می‌دهد. در جامعه‌ای که مردم به رشد مشارکت اجتماعی رسیده اند و تصمیم مردم توانسته نفوذ پیدا کند، اگر حکومتی با تکیه بر قدرت فرد یا گروهی مانع از جریان یافتن نظر مردم گردد، «اقتدارگرا» خوانده می‌شود. در حالی که در این معنا

نمی‌توان گفت حکومت کوروش، یا حاکمان سامانی اقتدارگرا بوده است. قدرت در آن دوران، در چارچوبی دیگر معنا می‌شد و مورد قضاوت قرار می‌گرفت، در حالی که اقتدارگرایی در معنای امروزی آن، قابلیت بکارگیری در معنای دوران پیشین ندارد. حکومت تنها وقتی معنا پیدا می‌کند که قدرتی در کار باشد تا نظام کشور را برپا بدارد و در این معنا قدرت لازمه لاینفک حکومت است، در حالی که اقتدارگرایی نوعی حکومت است. هابز که ضرورت حاکمیتی همانند لویاتان خودکامه را برای هر جامعه‌ای ضروری می‌داند و به خصلت درندگی انسان برای دیگر انسان‌ها تاکید دارد، عنصر قدرت قاهره را لازمه زندگی صلح‌آمیز می‌داند. حتی اگر برخلاف هابز بر تعابیر لیبرالی جان لاک از حکومت نظر داشته باشیم، باید بر ضرورت حکومت مقتدری که از آزادی‌های مردم دفاع کند نیز باور داشته باشیم. این اقتدار با معنای نهفته در اقتدارگرایی از زمین تا آسمان متفاوت است. از این قدرت در حکومت، دیگر نمی‌توان به کوباندن «میخ حکومت» بر سر مردم تعبیر کرد.

کدام یک از ما لغت اسلام را تسلیم بی‌چون و چرا در برابر حکومت می‌فهمیم؟ آنها که قائل هستند حکومت‌های پیشینیان هیچ کدام اسلامی نبوده است، دیگر معنای مسلمانی و اسلام را نمی‌توانسته اند استفاده کنند؟ آیا حکومت‌هایی مثل هیتلر را که به دنبال تسلیم مردم بودند، می‌توانیم اسلامی بنامیم؟ از هر مسلمانی بپرسید، اصلاً چنین معنایی را از اسلام برداشت نمی‌کند. فهم قاطبه مردم ملاک است یا معناسازی ما؟

۲- قضاوت‌های پنهان در جملات:

آقای سروش با استفاده از انواع بارهای ارزشی کلمات، قضاوت‌های پنهانی را بر مخاطب تحمیل می‌کند و بر کرسی می‌نشانند که کاملاً محل سوال است. قضاوت بر اینکه «تصوف بستر مبارکی را در جریان دیانت اسلامی ایجاد کرد»، آن چنان ما را به شوق می‌آورد که فراموش می‌کنیم همین بستر، دورانی دکانی در برابر ائمه معصومین بوده است تا با دین صلح کلی، راه هرگونه اقدامی را علیه جنایات حاکمان بنی عباس ببندد. هارون الرشیدی که در کوچه و خیابان کودکان بنی هاشم را به جرم نسبت با اهل بیت به قتلگاه می‌برد یا زنده زنده در لابلای ستون‌های قصرش دفن می‌کرد، به محضر برخی از صوفیان دوران خود می‌رفت و خود را تابع پند و اندرز آنها می‌دانست!! این چگونه تصوفی است؟ آیا این گونه صوفیان «کاشفان حسن خداوند» بوده‌اند؟ آیا هرگونه تصوفی به عرفان و عشق الهی انجامیده است؟ و آیا اوج عشق الهی که در «..فکیف اصبر علی فراقک» وجود دارد، آموزه صوفیان گوشه‌نشین است؟ تاریخ اسلام بسیاری از فرقه‌های صوفیه را دکان و دستگاه برای مرید و مریدبازی به بهانه تسلیم برای سیر و سلوک نشان داده است. آنها به جای آن که با پراکندن محبت در دیانت اسلامی، غصه از دل‌های مومنان بزدایند و به خدمت آنها همت بگمارند، از عشق خداوندی سخن می‌گفتند که رنگی از عشق عملی به بندگان او در بر نداشت. آیا در عباراتی که پیامبر خدا را جاه‌طلب، تشنه قدرت، خشونت‌خواه، جنگ‌طلب و تهدیدگر نشان می‌دهد، قضاوت‌های نادرستی از پیامبر اکرم نهفته نشده است؟ آیا این تعابیر با

پیامبری که می‌گوید: «هل الدین الا الحب» (دین چیزی به جز محبت نیست) سازگار است؟ چه اصراری است که پیامبری که همواره در طول تاریخ برای هر مسلمان و غیر مسلمانی «نبی الرحمه» شناخته شده است «نبی السیف» قلمداد کنیم؟ چگونه بوده است که پیامبر رعب‌افکن و ترساننده و خشن، اینچنین دل‌های مردم دوران خودش تا امروز را شیفته خود کرده است؟ مگر نه این است که هر مسلمانی به جای تصویری ترسناک از پیامبر خدا، تصویری دلربا و محبوب از او دارد؟

وقتی می‌خواهیم بگوییم دین قدرت است، باید پای نظریه‌پرداز «اراده معطوف به قدرت» را به میان آوریم تا ناخودآگاه قضاوت غلط دین مبتنی بر قدرت را در ذهن مخاطب حک کنیم و تمجید او را دال بر همنوایی پیامبر اسلام با نیچه نشان دهیم.

۳- بیان واقعیت‌های تحریف‌شده:

آقای سروش برای به کرسی نشاندن حرف‌هایش، واقعیت‌ها را به گونه‌ای نشان می‌دهد که شواهد خلاف آن است. به چه دلیل ایشان می‌گویند در تورات اصلاً بحث جهنم نبوده است، ولی بعداً وارد شده است؟ کدام شواهد تاریخی را بر این ادعای خودشان دارند؟ این مطلب با مطلب بعدی ایشان که در تورات آمده مرتدین را بسوزانید چه تناسبی دارد؟ اخبار مولوی در فیه مافیه که محمد قتل و غارت می‌کرد، ولی ظالم نبود را به عنوان توصیفی از پیامبر خدا توسط شخصی که صدها سال پس از او بوده است، نمی‌توان درست قلمداد کرد. استنادی که آقای سروش به نظر فضل الرحمان نموده اند، از کجا آمده است؟ آیا خود فضل الرحمان نیز این قرائت آقای سروش را از توجیه قدرت در حکومت‌های کمونیستی و تعمیم آن به اسلام با منظور خود بیگانه نمی‌داند؟

به همین جهت بوده است که ابتدایی‌ترین ملاک برای استناد مطلبی به یک شخص، آن دانسته شده که دقیقاً عین عبارت او بیان شده و دقیقاً نشان داده شود در چه متن مکتوب و مستندی چنین عبارت‌هایی آمده است و اگر چنین نباشد، برداشتهای گزافی از سخن یک فرد دانسته می‌شود و شاید در حد عباراتی خطابی و احساسی بدون بیانی از واقعیت قلمداد گردد و در متنی که درصدد اثبات مدعایی است، اصلاً مورد اعتنا واقع نمی‌شود. واقعا غزالی کجا گفته است «زیر سایه شمشیر اگر شما اسلام بیاورید قبول است. اما این اسلام زیر شمشیر در آخرت مفت نمی‌ارزد»؟ و اگر چیزی گفته است، آیا منظورش همین بوده است؟ اصلاً اگر فرضا غزالی این را بگوید، چرا حرف او باید حجت باشد؟ چرا تا وقتی احادیث معتبر از پیامبر اکرم و آیات صریح از قرآن داریم، باید حرف غزالی را قبول کنیم؟

معلوم نیست چرا باید ادعای عجیب و غریب آقای سروش را بر اساس دو روایت نامعتبر شاذ بپذیریم، ولی انبوه استنادهای قوی و معتبر دیگر را از قرآن و کلام نبی رحمت در تضاد با این ادعای عجیب واگذاریم؟

به نیچه نسبت داده شده است که «نیچه شخصیت پیامبر اسلام را خیلی تمجید می‌کند. در کنار شخصیت عیسی و اخلاق بردگان که اخلاق ضعف است و تبعیت از فلان؛ این نکته را

در پیامبر اسلام تشخیص می‌دهد که خیلی هم از قدرت بدش نمی‌آمد و خوشش می‌آمد و این را فهمیده بود که حرف اول را در عالم، قدرت می‌زند و قدرت نرم به علاوه قدرت سخت. هر دو را این مرد به کار گرفت و اسلام را جا انداخت. «نیچه کجا چنین گفته است و اصلا آیا منظور او از عباراتی که به کار برده، همین برداشت غلط آقای سروش است؟ شاید نیچه مقصودش همان اخلاق برخی مسیحیان باشد که به مناسبات اجتماعی توجه ندارند، لذا توصیه‌های اخلاقی شان از محبت، به ذلت انجامیده است. شاید او در اخلاق پیامبر اسلام به جای قدرت «عزت» می‌دیده است.

واقعا به چه دلیل تاریخی و بر اساس کدام مستند می‌توان گفت «بال عشق و محبت که صوفیه آن را به وجود آوردند، خصوصا تصوف خراسانی ما به قوت آن را مطرح کرد و حقیقتا یک جریان مبارکی را در بستر دیانت اسلامی و تمدن و فرهنگ اسلامی جاری کرد.» عجب کشف تازه‌ای صوفیه کردند که در سیره پیامبر اکرم و معصومین نبوده است! به چه دلیل جریان عشق و محبت را مولوی در فرهنگ اسلامی جاری ساخت؟ این کلی گویی‌ها، آن گونه است که آقای سروش دلش می‌خواسته آن گونه ببیند. چگونه می‌توان گفت واقعا نیز چنین بوده و غیر این نبوده است. این همه ادعای بدون دلیل و شواهد نمی‌تواند مبنای پذیرش یک نظریه خودساخته باشد.

۴- تعمیم نابه‌جای دین به همه ادیان و دین اسلام به همه مذاهب:

در عنوان سخنرانی ایشان یعنی «دین قدرت است» چرا به تعبیر عام دین بکار رفته است؟ آیا این تعبیر ادیان شرقی همچون بودیسم و هندوئیسم را در بر می‌گیرد؟ اگر این گونه باشد باید استدلالهای ایشان ناظر به تمامی ادیان باشد، در حالی که تمامی مدعیات ایشان در سخنرانی حول دین اسلام و قدرت طلبی پیامبر اکرم می‌گردد. این گونه تعمیم‌های نابجا در سخنان آقای سروش به کرات دیده می‌شود و نشان از بی‌دقتی ایشان در سخنانشان و در نتیجه بی‌اعتباری ادعاهایشان دارد.

به هر حال اگر هم نظرشان دین اسلام باشد، آیا تفکر دینی سنی و شیعی در این زمینه یکسان است؟ حاکمیت سه خلیفه اول با مجموعه‌ای از لشکرکشی‌ها و کشورگشایی‌ها و تثبیت اقتدار آنها همراه بوده است، در حالی که در زمان علی علیه السلام، بسط سرزمینی حکومت اسلامی را نمی‌بینیم. گویا کشورگشایی و بسط اسلام با جنگ، رویکرد اصلی اهل تسنن بوده، درحالی که هیچ گونه بسط سرزمینی اسلام رویه ائمه معصومین و حتی امام علی علیه السلام نبوده است. آیا می‌توان «دین قدرت است» را در میان اهل سنت به همان صورت به شیعیان نیز نسبت داد؟ آیا شیعه که هرگونه جهاد ابتدایی را بعد از پیامبر خدا مردود می‌داند، به همان صورت به دین قدرت است می‌اندیشد؟ تعبیر داعشی از قدرت حکومت دینی با سبک و سیاق شیعی از حکومت اسلامی از زمین تا آسمان متفاوت است. بی‌جهت نیست که داعش و وهابیت سنی، تفکر شیعی را دشمن خود می‌داند. چگونه تمامی اینها در سخنرانی آقای سروش به یک چوب رانده شده است؟ آنچه در تفکر سنی در قالب ادبیات قدرت مطرح می‌شود در آموزه‌های شیعی به ادبیات مقاومت تعبیر می‌شود.

در تشیع، قدرت تهاجمی سنی به قدرت بازدارنده شیعی تبدیل می‌شود. به نظر می‌رسد آیات قرآن به جای قدرت حاکمیتی بیشتر از استقامت مومنان سخن گفته است و حتی در آیه «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» علت آن ترهبون به عدو الله ذکر شده است، نه کشورگشایی.

۵- دیدن وجهی از واقعیت و مغفول گذاشتن بخشی دیگر:

چگونه است که آقای سروش در یک سخنرانی برای تحمیل نظر خودشان نصف قرآن را زیر ذره بین گذاشته اند و نیمه بزرگ دیگرش را نمی‌خواهند ببینند؟ همان قدر که آیات قرآن از عذاب الهی و جهنم سخن گفته، از پاداش خداوند و بهشت نیز سخن گفته است. انصاف آن بود که این وجه زیبا و جذاب آموزه‌های دینی را وانگذارند و صرفاً به وجه عذاب الهی تکیه نکنند. به نظر می‌رسد خداوند در قرآن عذاب را به لازمه عمل انسان بیشتر نسبت می‌دهد، ولی بهشت را به لطف و کرامت خود. این یعنی خداوند سراسر لطف است و عذاب او نه از سر انتقام و خشم، که لازمه عمل انسانی خود ماست. با این تعبیر چگونه می‌توان از شکنجه (!!) خداوند سخن گفت؟!

۶- ناسازگاری درونی در ادعاها:

عجیب است وقتی از وحی نبوی سخن گفته می‌شود، دیگر الهام کلام الهی و القاء حقایق معنوی جای خود را به رویای رسولانه می‌دهد، ولی وقتی سخن از مولوی می‌شود، گفته می‌شود «در حقیقت مولوی می‌خواهد به ما القا کند که کتاب من هم الهامی است، و این کتاب هم از جایی دیگر در آمده است» و یا «محل‌الدین عربی گفت که کتاب فصوص‌الحکم را من در خواب از پیامبر گرفتم و ایشان به من داد.» دقت بفرمایید گفته است از شخصی (پیامبر) چیزی (فصوص) را گرفته ام (نه تماشا کرده است). گویی وحی به آن گونه که قاطبه مسلمانان معتقدند، بر ابن عربی و مولوی نازل می‌شده، ولی درباره پیامبر خدا، رویاهایی بوده است که به تماشاگه آن می‌رفته و سپس هر گونه دلش می‌خواسته و بر اساس محدودیت‌های فکری‌اش مطالبی را می‌گفته است!!!

آقای سروش خشت اول (نظریه قبض و بسط) را کج نهاده است و در نظر دارد خشت‌های سست دیگری را روز به روز، نو به نو، بر آن بنای کج بنهد و از آن به غفلت خود از انحراف جدید تعبیر می‌کند: «اما از یک نکته غافل بوده و آن این‌که هم دین و هم معرفت دینی نه تنها در کنار معارف بشری رشد می‌کنند، بلکه در کنار قدرت هم رشد می‌کنند». این تفطن نوآورانه ایشان باطل بر باطل افزودن است. از هم اکنون معلوم است قدم نواندیشانه بعدی که ایشان برای بالا بردن این دیوار کج تا ثریا بخواهند داشت، چیست. اگر کج‌راهه فکری شان را تا کنون به «قدرت» رسانده اند، قدم‌های بعدی که به آن تفطن پیدا خواهند کرد، تالی تلو قدرت خواهد بود. «من یضل الله فلا هادی له و یذرهم فی طغیانهم یعمهون». این نواندیشی نیست، بلکه طغیان بلاوجه است که هم عرض خود می‌برند و هم زحمت مردم ما را می‌افزایند.